



Analysis of the foreign policy of Barack Obama and Donald Trump against Iran Based on aggressive realism

Mohammad Baqer Mokarmipour¹

Bijan Mirzaei²

Fatemeh Ahmadi³

Hamid Reza Hatami⁴

Abstract

The foreign policy of the United States of America after the Islamic revolution in Iran has always had a hostile approach towards the Islamic Republic of Iran, and in the form of extensive sanctions under the seventh chapter of the United Nations Charter in economic, financial, and military dimensions, confiscating Iran's public property and isolating the country. It has been with the tactics of Iranophobia. The United States, both in the era of Barack Obama and in the era of Donald Trump, has always sought to secure the nuclear issue, ballistic missiles, Israel's security and the peace and security of the Middle East, terrorism and human rights through the trick of Iranophobia. Its maximum interests have been in the Middle East region. This research, with a descriptive-analytical approach based on the theory of aggressive realism, seeks to compare the foreign policy of Barack Obama and Donald Trump towards Iran.

Keywords: USA, foreign policy, realism, aggressive realism.

¹ PhD student in Political Science/Political Studies of the Islamic Revolution, Shahid University of Tehran, Tehran, Iran,

Bagher.mokarami@ut.ac.ir

² Assistant professor and faculty member of the political science department of Islamic Azad University, Khorramabad branch, Lorestan, Iran.

Bizan-mirzaee@khoiau.ac.ir

³ Graduated from the Master's Degree in Political Science, Allameh Tabataba'i University of Tehran, Tehran, Iran. **Fatemehahmadi@gmail.com**

⁴ graduate of master's degree in political thought; Boali Sina University, Hamedan, Hamedan, Iran.

H.hatami@alumni.basu.ac.ir



تجزیه و تحلیل سیاست خارجی باراک اوباما و دونالد ترامپ در مقابل ایران

بر مبنای رئالیسم تهاجمی

محمدباقر مکرمی پور^۱، بیژن میرزایی^۲ - فاطمه احمدی^۳ - حمید رضا حاتمی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۱

چکیده

در این مقاله به دنبال بررسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران در دوران اوباما و ترامپ بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی می‌باشیم. رئالیسم تهاجمی در صدد است تا به معمای امنیت پاسخ دهد و در این میان تنها راه دستیابی به امنیت اقناع کننده را، افزایش دائمی قدرت می‌داند تا در پرتو آن کشورها با کسب قدرت نسبی به امنیت نسبی (در مقایسه با دیگران) دست یابند. این نظریه بیشترین قابلیت را برای توضیح سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران را در دوران مورد مطالعه دارد. این پژوهش با رویکردی توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این سوال است که سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران در دوران اوباما و ترامپ بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی چگونه بوده است؟ در پاسخ به پرسش مذکور این فرضیه مطرح می‌شود: که بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی ایالات متحده چه در دوره باراک اوباما و چه در دوره دونالد ترامپ به دنبال حفظ موقعیت خود در منطقه و همچنین مهار ایران و کاهش نفوذ آن می‌باشد.

واژگان کلیدی: آمریکا، سیاست خارجی، نئورئالیسم، رئالیسم تهاجمی.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی/مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد تهران، تهران، ایران

Bagher.mokarami@ut.ac.ir

^۲ استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلام واحد خرم آباد، لرستان، ایران.

^۳ کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران، تهران، ایران.

^۴ کارشناس ارشد اندیشه سیاسی؛ دانشگاه بوعلی سینا همدان، همدان، ایران.

مقدمه

سیاست خارجی^۱ عبارت است از یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طرح‌ریزی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین، در چهارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که سیاست خارجی شامل تعیین و اجرای یک سلسله اهداف و منافع ملی است که در صحنه بین‌المللی از سوی دولت‌ها انجام می‌پذیرد. سیاست خارجی می‌تواند ابتکار عمل یک دولت و یا واکنش آن در قبال کنش دیگر دولت‌ها باشد.

از جنگ سرد تا به امروز سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا دگرترین‌های متفاوتی را در راستای تحقق منافع ملی به کار برده است. از جمله آن‌ها می‌توان به دگرترین اصل چهارم ترومن (۱۹۴۷)، دگرترین انتقام گسترده برادران دالس (۱۹۵۷)، دگرترین سیاست مرزهای نو در قالب حمایت از اصلاحات اجتماعی، سیاسی در کشورهای جهان سوم از جان اف کندی (۱۹۶۱)، دگرترین آسیاگرایی دیوید جانسون (۱۹۶۵)، دگرترین دو ستونی نیکسون-کسینجر (۱۹۶۹) و دگرترین سیاست اتفاق استراتژیک ریگان (۱۹۸۵)، دگرترین نظم نوین جهانی بوش پدر (۱۹۹۰)، دگرترین مهار دوگانه بیل کلینتون (۱۹۹۹)، دگرترین محور شرارت جرج واکر بوش (۲۰۰۲)، دگرترین تغییر (۲۰۰۹) اوباما در قالب تثبیت هژمونی ایالات متحده در نظام بین‌الملل و سیاست‌های تهاجمی دونالد ترامپ (۲۰۱۷) اشاره نمود.

در نگاهی کلی سیاست خارجی آمریکا دو رویکرد متفاوت را داشته است، دوره اول از سال ۱۷۷۶ تا ۱۹۱۷ که برگرفته از دگرترین مونروئه (۱۸۲۳) سیاست انزواگرایانه را در پیش گرفت و دوره دوم که سیاست بین‌المللی گرایانه از سال ۱۹۱۷ تا کنون بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا حاکم می‌باشد. (خورشیدی، یوسفی جویباری و کریمی، ۱۳۹۶: ۹۱-۹۲)

1. Foreign Policy

در طول این دوران رویکردهای سه گانه‌ای دیده می‌شود: یک رویکرد، سیاست خارجی آمریکا را محصول طیفی کامل از واقعیت‌های سیاسی این کشور می‌داند. بر این اساس، حساسیت و توجه فزاینده روسای جمهور آمریکا به افکار عمومی و ارزش‌های فرهنگی جامعه، تاثیر مستقیمی در بسیاری از فعالیت‌های بین‌المللی این کشورها دارد.

رویکرد دوم در تقابل با رویکرد اول است و طرفداران بیشتری در مطالعه نظام سیاسی ایالات متحده آمریکا دارد. این رویکرد، رویکردی نخبه‌گرا است. این رویکرد سیاست-گذاری در آمریکا را سیاست‌گذاری از بالا به پایین می‌داند. در این رویکرد، نظام تصمیم‌گیری آمریکا نه تنها دمکراتیک نیست، بلکه این جهت‌گیری نخبگان در سیاست خارجی و تجارت جهانی است که افکار عمومی را شکل و ساخت می‌دهد. بافت نظام تصمیم‌گیری در ایالات متحده بر دو کانون جدی قدرت و ثروت مبتنی است و تعامل این دو، محیط تصمیم‌گیری آمریکا را شکل می‌دهد.

رویکرد سوم در سیاست خارجی آمریکا بر این باور است که ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی خود را در جهت امنیت ملی خود و مفهوم موازنه قدرت در جهان پیوند زده است. (غریاق زندگی، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰)

پس از وقوع انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، چگونگی برخورد با ایران به یکی از مهم‌ترین مسائل ایالات متحده تبدیل شد و در طول این دوران چالش‌های فراوانی را برای روسای جمهور آمریکا در پی داشته است. مهار قدرت ایران و کاهش نفوذ آن در منطقه به یکی از اهداف اصلی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا تبدیل شده است.

مطالعه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران نشان می‌دهد تأثیرگذاری بر ایران یکی از معماهایی بوده که روسای جمهور آمریکا مدتی پس از به قدرت رسیدن رویکرد اولیه خود را تغییر دهند تا شاید به نتایج بهتری دست یابند. اگرچه ابزار نظامی معمولاً به عنوان جدی‌ترین ابزار واشنگتن در برابر ایران معرفی می‌شود، اما این ابزار در دوره نو محافظه‌کاران نیز کارایی لازم را نداشت تا جایی که واشنگتن حاضر شد درباره

امنیت عراق که دروازه خاورمیانه محسوب می‌شد، به مذاکره مستقیم با تهران روی بیاورد. ناکامی راهبردی آمریکا در دوره بوش از افغانستان و عراق گرفته تا فلسطین موجب افزایش قدرت منطقه‌ای ایران شده بود، به طوری که اوباما موقعیت نسبی ایران و آمریکا را در آن دوره این گونه توصیف می‌کند: «زمانی که من دولت را در اختیار گرفتم، قدرت ایران در منطقه حرکت صعودی داشت، به گونه‌ای فزاینده محسوب بود و دسترسی آن در حال گسترش بود. به بیان دیگری، رهبران ایران، متحد و در حال پیشروی بودند و جامعه بین‌الملل درباره اینکه چه باید بکند، دچار شکاف شده بود». جوزف بایدن معاون ریاست جمهوری آمریکا با اعتراف به اینکه (مشکل خود ما بودیم) تصریح می‌کند: واقعیت این بود که نفوذ ایران در منطقه نه تنها کم نشده بود بلکه رشد هم پیدا کرده بود. رهبری ایالات متحده زیر سوال بود. نه دشمنان از ما می‌ترسیدند و نه دوستان به ما احترام می‌گذاشتند. این وضعیت راهبردی در کنار محدود شدن امکان توسل آمریکا به گزینه نظامی به دلایل راهبردی و اقتصادی باعث شد واشنگتن به سمت (سبیدی از گزینه‌ها) در قبال ایران حرکت کند. این واقعیت را مقامات آمریکایی با اصطلاح (همه مولفه‌های قدرت ملی) در مواضع خود به صورت روشن تصریح می‌کردند. اوباما در دوران سیاست خارجی خود نشان داد که مهم‌ترین گزینه آمریکا در قبال ایران تحریم است که اتفاقاً به خاطر جنس این سیاست که نیازمند همراهی دیگر بازیگران با آن است، می‌توان تبلور (رهبری) و قدرت (اجماع سازی) آمریکا محسوب شود و از این نظر، بیانگر یکی از مؤلفه‌های آمریکا می‌باشد. تحریم ایران در دوره اوباما به صورت همه جانبه در حال افزایش و تشدید بود و به جرات می‌توان گفت تمامی گلوگاه‌های حیاتی اقتصادی و برنامه راهبردی را مورد هدف قرار داده بود. (جمشیدی، ۱۳۹۲: ۳).

پس از دوران اوباما، سیاست‌های تهاجمی دونالد ترامپ علیه ایران از جمله الغای برجام و خروج از آن، منع ورود ایرانیان به خاک آمریکا، تهییج رقبای سیاسی همچون عربستان و اسرائیل علیه ایران، اعمال شدید تحریم اقتصادی و تهدید مستقیم ایران به حمله نظامی،

بیشترین تنش‌ها و چالش‌ها را میان دو کشور ایجاد نموده است. (غریباق زندی، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰)

با توجه به مطالب بیان‌شده سوال اصلی ما در این مقاله این است که سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران در دوران اوباما و ترامپ بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی چگونه بوده است؟ در پاسخ به پرسش مذکور این فرضیه مطرح می‌شود: که بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی ایالات متحده چه در دوره باراک اوباما و چه در دوره دونالد ترامپ به دنبال حفظ موقعیت خود در منطقه و همچنین مهار ایران و کاهش نفوذ آن می‌باشد.

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی سیاست خارجی اوباما و ترامپ در قبال ایران بر مبنای رئالیسم تهاجمی می‌پردازد و روش گردآوری اطلاعات، استفاده از منابع کتابخانه‌ای، مقالات و منابع اینترنتی می‌باشد.

بررسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران اوباما و ترامپ از این نظر اهمیت دارد که ایالات متحده به عنوان ابر قدرت نظام بین‌الملل در ابعاد اقتصادی، نظامی، مالی و به عنوان رقیب ایران در منطقه خاورمیانه چه نوع استراتژی در قبال ایران در پیش می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

در مورد سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال ایران، کتب و مقالات گوناگونی به زبان‌های فارسی و انگلیسی نوشته شده است. از جمله مواردی که مرتبط با موضوع مقاله می‌باشد می‌توانیم به موارد ذیل اشاره کنیم:

حسین کریمی فرد و ابراهیم لب‌خنده در مقاله خود با عنوان کارکرد موسسات مطالعاتی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران به بررسی نقش این موسسات پرداخته است. موسسات مطالعاتی یکی از مؤلفه‌های اصلی و تاثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران هستند. این موسسات، سیاست بازدارندگی، جنگ، تحریم بلند مدت و

همکاری را سرلوحه سیاست خارجی آمریکا مدنظر سیاست‌مداران آمریکایی برای طراحی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران قرار می‌دهند. البته مقامات آمریکایی، تلفیقی از سیاست‌های مذکور در قبال ایران را مدنظر قرار می‌دهند. این مقاله اطلاعات بسیار غنی در اختیار پژوهشگر برای بررسی سیاست‌های موسسات مطالعاتی و مساله ایران قرار می‌دهد. آشنایی با بنیاد دفاع از دموکراسی، شورای روابط خارجی، بنیاد جامعه باز، بنیاد ملی برای دموکراسی، موسسه هوور، بنیاد صلح بین‌المللی کارنگی، خانه آزادی، موسسه آمریکن اینتر پرایز، بنیاد هرتیج، بنیاد دموکراسی در ایران، موسسه خاور نزدیک واشینگتن، موسسه کیتو، مرکز پیشرفت آمریکا، پروژه سیاست خارجی آمریکا، شورای ملی ایرانیان آمریکا، موسسه بروکینگز و کمیته خطر کنونی که توسط مورد قرار گرفته است، برای بررسی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران بسیار مطلوب است.

در مقاله دیگری که توسط حسین نادر پور و محمدجواد موسی نژاد، با عنوان اثر اندیشه‌های لو اشتروس بر نو محافظه‌کاری و سیاست خارجی آمریکا نوشته شده است، بررسی اندیشه‌های اشتروس بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوره بوش مورد مطالعه قرار گرفته است. کار اصلی اشتراوس، بررسی و تفسیر اندیشه‌های فلاسفه بزرگ از جمله افلاطون و ارسطو، ماکیاولی و هابز، هگل و نیچه است، ولی دلبستگی او به تاریخ فلسفه باستان و مدرن، تنها چشم‌انداز پژوهشی و تاریخی نیست، بلکه او از چشم‌اندازهای دشواری دوران مدرن به آن‌ها می‌نگرد. اندیشه‌های اشتراوس بر بازگشت به یونان باستان و تقسیم‌بندی ارزش‌ها به خیر و شر است. او در بیشتر کتاب‌هایش، اصالت باستان را ارج نهاده و نسبی‌گرایی را بی‌ارزش شمرده است. او با اندیشه‌های دوران روشنگری در اروپا سازگاری نداشت و نتیجه دموکراسی لرزان را، روی کار آمدن استالین می‌دانست. ریچارد پِرل، پل ولفوتیز، اروینگ کریستول و مایکل لدین از پیروان او در کابینه محافظه‌کار بوش بودند. نو محافظه‌کاران در تدوین راهبردی امنیت ملی بوش، نقش بنیادی داشتند. این آموزه بر سه پایه بنیادی استوار بود: برتری کامل، پیش‌دستی، تغییر

دادن رژیم‌ها. این مقاله بینش بسیار مناسبی به پژوهشگر برای درک مناسب آموزه‌های تفکر نو محافظه کاران آمریکایی و استراتژی آنان از نظام و امنیت ملی ایران ارائه می‌دهند.

سید عبدالرضا مرادی حسینی و حجت الله حسینی در اثرشان با عنوان نقش رسانه‌های جهانی در سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر، به بررسی تأثیر رسانه‌ها بر سیاست خارجی آمریکا در برهه پس از یازده سپتامبر پرداخته‌اند.

رسانه‌ها در سیاست خارجی دارای سه رویکرد هستند: ۱. رویکرد مستقل و ناظر: شریک فعال در سیاست خارجی و سازمان دهنده است. ویلبر شرام، پترسون، سایبرت، لوینگستن و بری از طرفداران این رویکرد هستند. ۲. رویکرد ابزاری: وسیله اجرایی سیاست خارجی رسانه‌ی منتقد سیاست خارجی افسانه است. چامسکی، آلتشول، هالین، توچمن، میرماین و ترانر از طرفداران این رویکرد هستند. ۳. رویکرد دوجویی: اطلاع‌رسانی به عموم تشریح سیاست خارجی برای عموم، تایید و ترویج سیاست خارجی و زیر سوال بردن و انتقاد کردن. برنارد کوهن و جوزف نای از طرفداران این رویکرد هستند. رسانه‌ها در مجموع نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی سیاست خارجی آمریکا و بالا بردن مشروعیت سیاست خارجی این کشور برای مقابله با تروریسم، سلاح‌های کشتار دسته جمعی و اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی دارد. این مقاله اطلاعات بسیار مناسبی در اختیار پژوهشگر برای درک جایگاه رسانه در سیاست خارجی آمریکا قرار می‌دهد. بررسی طرفداران و متفکران رسانه‌های مختلف، نقش این رسانه‌ها در جهت دادن به سیاست خارجی آمریکا، نشان از جایگاه بسیار بالای رسانه در سیاست خارجی آمریکا دارد.

احمد جانسیر در مقاله خود با عنوان هویت‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا و تأثیر آن بر امنیت هسته‌ای ایران (۲۰۰۸-۲۰۰۰)، به بررسی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران بر مبنای نظریه سازه‌نگاری و تأثیر آن بر برنامه هسته‌ای ایران در بوش، پرداخته است. ایالات متحده، کشورهایی را که از لحاظ فرهنگی، هویتی و ایدئولوژیکی با این کشور

در تضاد هستند را، تروریستی و یاغی و تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند. به همین دلیل ایالات متحده کشورهایی مثل ایران را مورد تحریم‌های گسترده بین‌المللی ذیل فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد قرار می‌دهد و اجازه دستیابی چنین حکومتی - هایی را به فناوری هسته‌ای را نمی‌دهد. مقاله حاضر با دید سازه‌نگاری و هویت‌گرا به سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای ایران پرداخته است و از این نظر نویسنده با دیدگاهی جدید و به دور از نظریه واقع‌گرایی، به سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پرداخته است. بااینکه، نویسنده با دید سازه‌نگاری به سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران پرداخته است، اما در قالب همین نظریه با دیدی تهاجمی به ایران نگرسته می‌شود، بنابراین این مقاله، بسیار با موضوع نویسنده در پژوهش مدنظر نزدیکی دارد.

چارچوب نظری

نواقعی‌گرایی نخستین بار توسط کنت والتز در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» در سال ۱۹۷۹ مطرح شد. نواقعی‌گرایی برای تبیین روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی اصول و مفاهیم بنیادی همانند قدرت محوری، دولت محوری، منافع ملی، موازنه قوا، وضعیت طبیعی، عقلانیت و بقا را مورد توجه قرار می‌دهند، اما از جهاتی با واقع‌گرایی متفاوت می‌باشند. (فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۶). نو واقع‌گرایان عمدتاً بر مختصات ساختاری نظام بین‌الملل تأکید می‌کنند. در واقع سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهند و می‌گویند نظام بین‌الملل نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. نو واقع‌گرایان مفهوم ساختار سیستمی را توسعه می‌دهند. در واقع این ساختار است که روابط سیاسی واحدهای متشکله را شکل بخشیده، تحت فشار قرار می‌دهد. در واقع نو واقع‌گرایان توضیح می‌دهند که چگونه ساختارها بدون توجه به مختصاتی که به قدرت و موقعیت مربوط می‌شود، بر رفتار و نتایج تأثیر می‌گذارند. بر این اساس سیاست خارجی دولت‌ها تحت تأثیر عوامل سیستمیک قرار دارد و مانند توپ‌های بیلیارد از همان قواعد هندسه

تبعیت می‌کند. نو واقع‌گرایان معتقدند وقتی سیاست بین‌الملل به صورت یک نظام یا ساختار مجزا دقیقاً تعریف شود، این وضعیت سرآغازی برای نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل و نقطه عزیمت واقع‌گرایی سنتی می‌شود. نو واقع‌گرایان بر خلاف واقع‌گرایان کلاسیک تمایلی به استفاده از زور از خودشان نشان نمی‌دهند. از نظر آن‌ها تمامی دولت‌های موجود در درون نظام بین‌الملل از لحاظ کارکردی به واسطه وجود فشارهای ساختاری، در وضعیت مشابهی به سر می‌برند، همین وضعیت باعث تحمیل نظم و روشی به دولت‌ها می‌شود (قوام، ۱۳۸۸: ۲۴۳). والتز معتقد است که ساختار بین‌الملل عامل شکل‌گیری رقابت میان دولت‌های امنیت طلب است. فشارها و مشوق‌های ایجادشده از سوی نظام بین‌الملل تا حدود بسیار زیادی منافع نهفته در همکاری میان دولت‌ها را محدود می‌کند. والتز همچنین این گونه استدلال می‌کند که دولت‌ها نسبت به اهمیت محدود شدن قدرت‌طلبی خود آگاهی و اشراف دارند. قدرت ابزاری، دستاویزی برای کسب امنیت است و کسب قدرت فراوان از سوی یک دولت، سایر دولت‌ها را به ائتلاف بر ضد آن دولت تشویق و ترغیب می‌کند. آگاهی یافتن از این شرایط پویا، سرشت رقابتی نظام بین‌الملل را متعادل می‌کند (گلاس، ۱۳۹۲: ۵۰).

دو برداشت عمده از نوواقع‌گرایی وجود دارد: واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی. نوواقع‌گرایی مباحث امنیتی را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و معتقد است تلاش برای دستیابی به امنیت منجر به تعارض با دیگران می‌شود و به دلیل اینکه درخواست قدرت نسبی، دولت‌ها را وادار به بازی با حاصل جمع صفر می‌کند، منجر به تضاد و کشمکش می‌گردد.

واقع‌گرایی تهاجمی

بر اساس دیدگاه واقع‌گرایی تهاجمی، آنارشی دولتها را مجبور می‌کند تا قدرت نسبی یا نفوذ خود را به حداکثر برسانند، چراکه از نظر آنان، بین الزامات سیستمی و تعقیب سیاست خارجی حقیقی دولتها، ارتباط نسبتاً مستقیمی وجود دارد. در یک محیط

آنارشیک، الزامات رقابتی سیستم بین‌المللی دولت‌ها را هدایت می‌کند. اگر یک دولت برای به حداکثر رساندن نفوذ خود تلاش نکند، دولت‌های دیگر در فرصتی مناسب، چنین سهمی از نفوذ را از آن خود خواهند کرد. از این دیدگاه، همه کشورها میزانی از توانایی نظامی تهاجمی را برای ضربه‌زدن به سایر کشورها را دارا می‌باشند و چون کشورها نمی‌توانند از نیت سایر کشورها مطمئن باشند و اینکه سایر کشورها به دنبال حفظ وضع موجود یا تغییر آن هستند، بنابراین می‌بایستی همواره یک رئالیست تهاجمی خوب باشند (Mearsheimer, 2001: 12). نو واقع‌گرایان، اعم از واقع‌گرایان تدافعی و تهاجمی ادعا دارند، دنیا رقابت‌آمیز و نامطمئن است و ساختار نظام بین‌الملل، سیاست قدرت را تبدیل به پارادایم سیاسی غالب کرده است. این دیدگاه با نظام منافع و اعتقادات اکثر استراتژیست‌های نظامی و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی متناسب است که در دنیای امروز، در جایگاه قدرت قرار دارند. دولت‌ها برای تضمین بقای خویش باید حفظ یا بهبود موضع قدرت خویش را هدف اصلی سیاست خارجی خویش قرار دهند و از آنجاکه قدرت در تحلیل نهایی به معنی توانایی اقدام به جنگ است، لذا دولت‌ها همواره بر ایجاد و گسترش تشکیلات نظامی تاکید دارند. از نظر مرشایمر، مهم‌ترین بنیان‌های نظام بین‌المللی با نوع عملکرد قدرت‌های بزرگ شکل می‌گیرد و قدرت‌ها نیز برای رسیدن به امنیت مطلق در اندیشه‌ی از میان بردن تهدید قدرت‌های بالقوه هستند که امکان دستیابی به هژمونی را دارا می‌باشند. پس سخن گفتن از مباحثی چون صلح دموکراتیک و همکاری‌های امنیت ساز تنها پوشش رفتارهای تهاجمی قدرت‌های بزرگ است. (متقی، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰).

نو واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند، امنیت اولویت اول کشورها می‌باشد و همه کشورها می‌بایستی به دنبال افزایش قدرت تهاجمی‌شان باشند و امنیت ملی‌شان را از طریق حمله پیشگیرانه به دشمنان بالقوه و بالفعل، تضمین کنند (Mearsheimer, 2013: 77-78). در دنیای آینده همچنان دغدغه‌های اصلی مربوط به دغدغه‌های امنیتی و نظامی خواهد

بود و قدرت‌های بزرگ هیچ فرصتی را برای تقابل و عقب راندن از دست نخواهند داد. واقع‌گرایی ته‌اجمی از تبیین سیاست خارجی به فهم سیاست بین‌الملل می‌رسد و رسیدن به امنیت مطلق را مهم‌ترین خواسته قدرت‌های بزرگ می‌داند که تنها از طریق قدرت و دستیابی به هژمون قابل تحصیل است. قدرت‌های مزبور، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و در یک محیط آنارشیک به دنبال حفظ بقا و افزایش قدرت خود می‌باشند و لذا در طرح و برنامه‌ریزی سیاست خارجی خود، تلاش دارند نسبت به دیگر بازیگران به برتری برسند (متقی، ۱۳۹۷: ۱۲-۱۱).

سیاست خارجی اوباما در قبال ایران (۲۰۰۹-۲۰۱۶)

ورود اوباما به کاخ سفید در سال ۲۰۰۸ منجر به تغییر فضای سیاسی کاخ سفید شد. آرایش نظامی و همچنین رهنامه دکترین نظامی (ژنرال دیوید پترائوس) بیانگر آن بود که آمریکا در دوران جدید ریاست جمهوری باراک اوباما تاکتیک‌های نظامی و الگوهای عملیاتی و رویکرد سیاسی امنیتی خود را با تغییر همراه کرده بود. در واقع استراتژی اوباما به جای دکترین جنگ پیشگیرانه و اقدام یک جانبه جرج بوش بر دیپلماسی بین‌المللی و اتحاد سازی تاکید داشت (غلامی، ۱۳۹۷: ۱۱-۱۰). شواهد نشان می‌دهد که قالب‌های ادراکی - شخصیتی اوباما الهام گرفته از کندی-لینکلن است. وی در مراسم تحلیف ریاست جمهوری ترجیح می‌دهد که به انجیلی یاد کند که بیشتر آبراهام لینکلن استفاده کرده بود. اگرچه باراک اوباما در صدد بود تا چهره صلح جویانه‌ای از آمریکا را ارائه دهد، اما تحقق این امر بدون کاربرد قدرت امکان‌پذیر نبود. شکل جدید درگیری نظامی آمریکا ماهیت تاکتیکی و منطقه‌ای داشت.

دکترین سیاست خارجی اوباما، بازتعریفی از سیاست ایالات متحده آمریکا بر پایه حداقل‌گرایی متمایل به چندجانبه‌گرایی و خودمحموری می‌باشد (Sick, 2014: 3). بر این پایه آمریکا می‌بایستی از مداخله مستقیم نظامی دور کند مگر در وضعیتی که منافع

حیاتی آن در معرض تهدید باشد، همچنین وارد مناقشاتی کم اهمیت نشود و به دنبال تقبل مسئولیت از طرف سایر بازیگران بین‌المللی باشد (David, 2015: 14). راهبرد کلان اوباما را می‌توان در چهارچوب رئالیسم تهاجمی موردبررسی قرارداد. دولت اوباما به مذاکرات با رقبای و دشمنان تمایل نشان داد و در این رویکرد بر نقش رهبری آمریکا در جهان تاکید می‌گردد اما با دخالت کمتر در نقاط مختلف دنیا. به بیانی می‌توان گفت این رویکرد نوعی نگاه به درون کشور را به همراه داشت (یوسفی راد، بزرگمهری، ۱۴۰۰: ۱۳۰-۱۳۱).

در این دوران نظریه بازی دیپلماتیک در خصوص نحوه مواجهه با ایران مطرح شد. این نظریه دربرگیرنده چهار محور اساسی بود: ۱- وجود دستور کاری فراتر از بحث هسته‌ای با اروپایی‌ها قبل از مذاکره دوجانبه با ایران ۲- ایجاد کانال‌های سنجش ارتباطی دوجانبه پیش از آغاز مذاکرات از مسیر دوجانبه ۳- ایجاد کانال‌های مستقیم مخفیانه بین دو طرف برای ذخیره شرایط ویژه ۴- ایجاد حداکثر فشار دیپلماتیک بر ایران در محدوده زمانی مشخص و محدود برای جذب ایران از موضع ضعف.

سیاست اوباما در قبال ایران بر پایه الگوها و فرآیندهای متقاعد کردن بر اساس فرآیندهای دیپلماتیک شکل گرفته بود. این الگو برگرفته از سیاست چماغ و هویج بوده است. در راستای اجرای این سیاست گزینه‌هایی از جمله ترغیب به معنای متعادل کردن سیاست کاربردی ایالات متحده در مواجهه با مسائل امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی بود که بر این اساس در ازای تغییر رفتار در الگوهای رفتاری ایران، پاداش‌هایی به آن داده می‌شد. این سیاست در موضوعاتی از جمله فناوری هسته‌ای، مشوق‌های اقتصادی، تضمین‌های امنیتی و محرک‌های سیاسی به کار گرفته شد. گزینه دیگر اغوا ایران با به کارگیری سیاست معطوف به تحلیل و درگیر کردن و تعامل با ایران شکل گرفته است. این رهیافت بر اساس دادن امتیازهای سیاسی و اقتصادی و باهدف کنترل و تغییر رفتار ایران به صورت داوطلبانه برنامه‌ریزی شده بود که در نهایت می‌بایستی منجر به برعهده گرفتن برخی تعهدات از

طرف ایران، کاهش حمایت ایران از گروه‌های رادیکال و حمایت از روند صلح خاورمیانه می‌گردید (تاجیک، ۱۴۰۱: ۱۸-۱۱).

اوباما تلاش کرد تا از طریق پیگیری امکان به کارگیری راهکارهای دیپلماتیک، بر مبنای دو اصل منافع مشترک و احترام متقابل در ماه‌های آغازین به دست گرفتن قدرت سیاسی در آمریکا، روش‌های تازه‌تری را در برابر ایران اتخاذ نماید. بخشی از این تلاش‌ها در چهارچوب دیپلماسی تغییر بازی و طرح گفت‌وگوهای مستقیم بدون پیش شرط با ایران عینیت یافت. در قالب سیاست جدید قرار بود تا به جای پرداختن صرف به بحث هسته‌ای ایران، مجموعه‌ای از موضوعات اعم از مساله‌های سیاسی داخلی ایران، مباحث حقوق بشری و غیره که جذابیت بیشتری برای هم‌پیمانان اروپایی دارند نیز در دستور کار قرار گیرد. این رویکرد پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ ایران جای خود را به اعمال تحریم‌های فلج‌کننده توسط آمریکا همراه با متحدان اروپایی داد. در این برهه بحث مذاکرات مستقیم دو جانبه از دستور کار خارج گردید و بحث مذاکره در فضای فشار مضاعف از طریق کاهش دسترسی‌ها و منابع مالی و ابزارهای بازسازی در سطوح منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفت. تحریم سیستم بانکی و بانک مرکزی، تحریم اشخاص حقیقی، تحریم شرکت‌های هواپیمایی، کشتیرانی و تحریم نفت، گاز و پتروشیمی در راستای تحقق چنین اهدافی اعمال گردیدند. به واقع باید گفت که تحولات داخلی ایران در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، زمینه را برای چرخش در تاکتیک‌های سیاست‌های خارجی مهیا ساخت و سریعاً اوباما اعلام کرد که سیاست این کشور در قبال برنامه اتمی ایران، نه «مهار» بلکه جلوگیری از «دسترسی» است. از آن زمان به بعد، اوباما به سمت تشدید فشارهای بین‌المللی از طریق ایجاد یک اجماع جهانی برای افزایش تحریم‌ها برآمد و طیفی از تحریم‌های فراگیر و چندلایه را از طریق شورای امنیت سازمان ملل و همچنین قوانین کنگره علیه ایران وضع و اعمال نمود.

به واقع می‌توان گفت سیاست اوباما در مقابل ایران را تلاش برای مذاکره در فضای فشارهای مضاعف خواند. به طور کلی محورهای سیاست خارجی اوباما در قبال ایران را بر مبنای این دیدگاه نو واقع‌گرایان تهاجمی که معتقد هستند، قدرت‌ها برای رسیدن به امنیت مطلق در اندیشه‌ی از میان بردن تهدید قدرت‌های بالقوه‌ای هستند که امکان دستیابی به هژمونی را دارا می‌باشند، این گونه می‌توان برشمرد:

- استراتژی‌های ناظر بر محدودسازی عرضه و دسترسی ایران به تکنولوژی چند منظوره
- رویکرد مبتنی بر جلوگیری از دسترسی به فناوری و توان تولید تسلیحات هسته‌ای و نه سیاست مهار
- کاهش گزینه‌های کشگری از طریق ابزارها و انزوای سیاسی ایران در سطح منطقه
- محدودسازی منابع و دسترسی مالی ایران
- افزایش فشارهای خارجی و داخلی به ایران

در خصوص راهبرد اوباما نسبت به ایران در بحث هسته‌ای، در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۰، ذکر گردیده است که: «ایالات متحده آمریکا تمام تلاشش را برای بازداشتن ایران از دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای انجام می‌دهد و چنانچه ایران به تعهدات بین‌المللی خودش در خصوص برنامه سلاح‌های هسته‌ای عمل نماید، می‌تواند در مسیر ادغام اقتصادی و سیاسی با جامعه بین‌المللی حرکت کند، در غیر این صورت از روش‌های گوناگونی در جهت کنترل و انزوای ایران استفاده خواهد شد» (NSS, 2010).

مساله تحریم‌های ایران و برجام

تحریم‌های مرتبط با برنامه هسته‌ای ایران که عمدتاً از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۳ تدوین و به اجرا درآمدند، در سه بخش اساسی قابل طبقه‌بندی هستند: تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد، تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و تحریم‌های یک‌جانبه اتحادیه اروپا. این

تحریم‌ها اساساً با این استدلال وضع شدند که ایران از طریق تلاش برای ساخت تسلیحات هسته‌ای، صلح و امنیت بین‌المللی را مورد تهدید قرار داده است.

سنگین‌ترین و مخرب‌ترین آن‌ها از طرف آمریکا تحمیل شدند که اهم آن‌ها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف. صادرات بنزین و فرآورده‌های پالایشی به ایران با محدودیت مواجه شد و کشورها ملزم شدند، از هرگونه کمک فنی یا تجهیزاتی به این کشور جهت تامین بنزین و فرآورده‌های پالایشی موردنیاز خویش خودداری کنند؛

ب. بخش‌های انرژی و پتروشیمی ایران با تحریم‌های بی‌سابقه مواجه شدند. قرار شد کلیه اشخاصی که به تهیه کالاها، خدمات و تکنولوژی موردنیاز بخش‌های انرژی و پتروشیمی ایران کمک کرده و یا به نحو دیگری مثل خدمات حمل‌ونقل و بازاریابی در خدمت حفظ یا توسعه این بخش‌های اقتصادی ایران قرار بگیرند، در معرض مجازات قرار بگیرند. حتی سرمایه‌گذاری مشترک با ایران برای توسعه منافع نفتی در خارج از این کشور نیز ممنوع شد؛

ج. فعالیت‌های کشتیرانی و کشتی‌سازی ایران هدف تحریم قرار گرفتند. هرگونه کمک به این بخش از جمله انعقاد یا تمدید قراردادهای بیمه‌ای ممنوع شد؛

د. واردات نفت خام، میعانات گازی و فرآورده‌های نفتی یا محصولات پتروشیمی از ایران توسط شرکت‌های آمریکایی یا غیر آمریکایی محدود شد. کشورهای واردکننده نفت ایران در صورتی می‌توانستند به واردات نفت از این کشور ادامه دهند که میزان واردات را به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش داده؛

ه. نهادهای مالی خارجی از ارائه خدمات یا کمک به اشخاصی که به نحوی در خدمت ایران برای پیشبرد سیاست‌های موسوم به توسعه سلاح‌های کشتار جمعی و حمایت از تروریسم قرار می‌گیرند، منع شد. خزانه‌داری آمریکا این اختیار را پیدا کرد که چنین نهادهایی را تحت مجازات قرار دهد؛

و. بخش مالی ایران از جمله بانک مرکزی و بانک خصوصی این کشور به بهانه شرکت ایران در فعالیت مالی غیر مجاز و پول‌شویی نه تنها از دسترسی به شبکه مالی آمریکا محروم شدند، بلکه ارتباطات‌شان با نهادهای غیر آمریکایی نیز شدیداً محدود شد. همچنین، خدمات پیام‌رسانی مالی به بانک‌های ایرانی ممنوع شد. این تحریم، ارتباطات تجاری ایران را نیز مشکل و محدود کرد؛

ز. کل دارایی دولت و نهادهای مالی ایران در آمریکا بلوکه شد. نه تنها تراکنش‌های دلاری نهادهای مالی ایران در آمریکا متوقف شد، بلکه دسترسی این نهادها به اموال بلوکه‌شده‌ای که به صورت دلاری در بانک‌های خارجی داشتند، با مانع مواجه شد؛ مالکیت ایران بر درآمدهای ناشی از صادرات نفت نمی‌تواند توجیه‌کننده تسهیل انتقال درآمدهای پولی نفت از طریق شبکه بانکی به ایران شود؛ بنابراین، چنین درآمدهایی غیر قابل انتقال می‌شوند. حتی تسویه بدهی‌ها از طریق این درآمدها و یا مبادله نفت با دیگر کالاها نیز محدود و مشروط شد. تامین اسکناس دلار یا فلزات گران‌بها برای ایران نیز نوعی نقض تحریم قلمداد شد. در این راستا، خرید و فروش و یا کمک به تجارت فلزات گران‌بها با ایران ممنوع شد؛

ط. کمک به صنایع خودروسازی ایران شامل تامین کالاها، خدمات و تکنولوژی موردنیاز این صنایع یا تسهیل نقل و انتقالات مالی آنها هدف تحریم قرار گرفت؛
ی. با تحریم واحد پولی ایران، داد و ستد به ریال برای شهروندان و شرکت‌های آمریکایی غیر ممکن شد. قرار شد اتباع آمریکایی که عامدانه در معاملات مهم از ریال ایران استفاده کرده، یا به حفظ حساب‌های ریالی در خارج از ایران اقدام کنند، مجازات شوند؛

ک. تدابیر سخت‌گیرانه‌ای برای اشخاص حقیقی یا حقوقی ناقض یا دور زننده تحریم‌های ایران خصوصاً تسهیل مبادلات مالی، فروش و حمل و نقل نفت و فرآورده‌های نفتی ایران اتخاذ شد. از جمله آمریکا این اختیار را یافت که از روابط تجاری این اشخاص با اتباع

ایالات متحده جلوگیری کند. قرار شد در صورت تخطی شعبه‌های شرکت‌ها از قوانین تحریم، شرکت‌های مادر در معرض مجازات قرار گیرند (قنبرلو، ۱۳۹۷: ۱۵-۱۲). باوجود تحریم‌های کم سابقه‌ای که از سوی قدرت‌های غربی شکل گرفت، تمایل به ادامه تحریم همچنان بالا بوده است. گشایش در مذاکرات هسته‌ای بین ایران و گروه ۵+۱ سبب شد، روند گسترش و تعمیق تحریم‌های فلج‌کننده‌ای که به نام فعالیت‌های هسته‌ای ایران جریان داشت متوقف شود. برجام که نتیجه مدت‌ها مذاکره طولانی و سخت بین تیم مذاکرات طرف‌های معاهده بود، در ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵ به امضاء رسید و چند ماه بعد، از ۱۷ ژانویه ۲۰۱۶ به اجرا درآمد. این معاهده ضمن توقف بحران هسته‌ای ایران، با استقبال گسترده‌ای در سطح جهانی مواجه شد. ایران و قدرت‌های بزرگ پس از نزدیک به یک و نیم دهه مناقشه بالاخره بر سر چارچوب همکاری جامع‌الاطراف به توافق رسیده و اجرای آن را آغاز کردند. قدرت‌های بزرگ تقریباً کلیه تحریم‌های هسته‌ای ایران را رفع کردند. تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد در شرایطی کنار رفتند که ایران حاضر به اجرای مفاد آن‌ها نشده بود (قنبرلو، ۱۳۹۷: ۱۵).

سیاست خارجی ترامپ در قبال ایران (۲۰۲۰-۲۰۱۶)

تحلیل گفتارهای ترامپ و اقدامات آن پس از ورود به کاخ سفید در مه ۲۰۱۶ به روشنی نشان می‌دهد که ترامپ کمترین پایبندی را به ساختارهای سیاسی و اصول سیاست خارجی آمریکا دارد. کاندیداهای ریاست جمهوری ایالات متحده از سال ۱۹۹۲ به این سو، باوجود اختلاف عقیده در موضوعات خاص، همگی بر این موضوع توافق داشته‌اند که باید ساختار پس از جنگ ایالات متحده حفظ شود و رهبری آمریکا به صورت گزینشی به بحران‌های جهان پاسخ دهد و صلح میان قدرت‌های بزرگ را حفظ کند؛ اما ترامپ بسیاری از این اصول و دیگر مفروضات سیاست خارجی آمریکا را به چالش کشید.

از نظر ترامپ یکی از تهدیدهای مهم علیه منافع حیاتی آمریکا نادیده گرفته شدن منافع حیاتی آمریکا در تعاملات اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی با سایر کشورهای جهان است و دولت اوباما در تعامل با کشورهای دیگر و سازمان‌های بین‌المللی منافع آمریکا را نادیده گرفته و در موارد متعددی از منافع حیاتی آمریکا عدول کرده است. از نظر ترامپ بین‌المللگرایی اوباما موقعیت آمریکا را در جهان تضعیف و قدرت رقبای آن را افزایش داده است. ترامپ معتقد است بین‌الملل گرایی بیش از اینکه به نفع آمریکا باشد، به نفع متحدان آن بوده است (KANI AND BRANDS, 2017).

وابستگی به نفت خاورمیانه، حمایت از اسرائیل، حفاظت از پایگاه‌های نظامی آمریکا، حمایت از کشورهای متحد در خاورمیانه و مقابله با تروریسم از جمله مؤلفه‌های سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا می‌باشند که در شکل‌گیری سیاست خارجی ترامپ تأثیر به سزایی داشته‌اند (یوسفی میانجی، ۱۳۹۹: ۵۶-۴۸).

سیاست خارجی ترامپ ترکیبی از انزوا گرایی، یک‌جانبه گرایی و برتری جویی می‌باشد. انزوا گرایی در سطح داخلی و در بخش اقتصادی و امنیتی که با بستن مرزهای ملی به روی ملل دیگر نمود می‌یابد. یک‌جانبه گرایی در سطح خارجی و در روابط با کشورهای دیگر بروز خواهد یافت که با خروج از پیمان‌های چند جانبه اقتصادی و همکاری‌های تجاری مانند ترانس پاسفیک و تهدید به خروج از نفتا آشکار شده است. منطق برتری جویی در بنیان فکری سیاست خارجی ترامپ و بعد نظامی آن نمود دارد. ترامپ نسبت به پدیده جهانی‌شدن بدبین می‌باشد و ملی گرایی را ترویج می‌کرد. وی خواستار افزایش بودجه نظامی آمریکا در جهت بازسازی قدرت نظامی آمریکا برای کاربرد زور در مقابل دشمنان بود و در صدد بازتعریف بنیادین منافع ملی آمریکا بود (کریمی فرد، ۱۳۹۷: ۲۹۶). ترامپ در کارزارهای انتخاباتی خود شعار جدیدی «اول آمریکا» را مطرح کرد و اعلام نمود که «سیاست خارجی من همیشه منافع مردم آمریکا و امنیت آمریکا را بالاتر از هر چیز دیگری قرار خواهد داد» (Mcmanus, 2016).

مهم‌ترین اصول سیاست خارجی ترامپ را می‌توان در چند مورد از جمله: دکترین اول آمریکا، ملی‌گرایی اقتصادی و حمایت‌گرایی، نوانزواگرایی، تضعیف اصل گسترش دموکراسی و نگاه اقتصادی به توسعه نظامی جستجو نمود.

ترامپ با توجه به دکترین اول آمریکا، به دنبال تحکیم و تثبیت هژمونی واحد آمریکا بود. در این دیدگاه سایر بازیگران نظام بین‌الملل در نقش متحد هژمون فعالیت می‌نمایند نه شریک هژمونی. رویکرد دکترین اول آمریکا، شامل اتحاد بدون هزینه، حمایت‌گرایی ملی، صلح قدرت مآبانه، تحریک و پاسخ، رویارویی نظامی می‌گردد (اسفندیاری، متقی، ۱۴۰۰: ۱۰-۸).

ملی‌گرایی اقتصادی به دنبال این موضوع می‌باشد که شرایط هرگونه توافقنامه تجاری به صورتی باشد که آمریکا با هزینه شرکای تجاری خودش در یک بازی با حاصل جمع صفر برنده شود. حمایت‌گرایی اقتصادی در ارتباط با کشورهایی که آمریکا در تجارت با آنها دارای کسری تجاری است، نمود پیدا می‌کند. نوانزواگرایی، یک سیاست خارجی منفعت‌محور با نوعی راهبرد خودمدار می‌باشد که به دنبال کاهش برخی از تعهدات سیاست خارجی آمریکا می‌باشد و می‌توان گفت این سیاست بین‌الملل‌گرایی گزینشی می‌باشد و نه انزواگرایی مطلق.

مخالفت ترامپ با گسترش دموکراسی به دلیل هزینه‌بر بودن آن بدون اینکه دستاورد خاصی داشته باشد باز می‌گردد. بر اساس دیدگاه ترامپ بازسازی نظامی و تقویت پایگاه‌های آمریکا موجب جلوگیری از تحمیل هزینه‌های جنگ احتمالی بر علیه آمریکا می‌گردد، به همین دلیل دو موضوع حمایت از اقتصاد و تقویت قدرت نظامی آمریکا جزو مهم‌ترین اصول سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ قلمداد می‌گردد (محمدنیا و سایرین، ۱۳۹۹: ۱۳۸-۱۳۵). از جمله موارد مهم در سیاست خارجی ترامپ در قبال ایران می‌توان به ائتلاف عربی، ائتلاف عبری و مقابله با ایران اشاره نمود.

ماهیت سیاست‌های ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران

یکی از مهم‌ترین رویکردهای ترامپ چه هنگام مبارزات انتخاباتی با دموکرات‌ها و چه پس از انتخابات ریاست جمهوری، نقد و نفی سیاست‌های دموکرات‌ها به ویژه باراک اوباما درخصوص مسئله مذاکرات با ایران بوده است (Thompson, 2018:1).

با ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید، سیاست‌های عمل‌گرای آمریکایی‌ها در جریان کلان‌را در غرب آسیا پیگیری نمود: جریان نخست، حضور حداقلی با محوریت کاهش هزینه‌های اقتصادی؛ جریان دوم تحدید قدرت دشمنان با کاربست تهدید و تحریم؛ جریان سوم نیز معطوف به توسعه درآمدهای اقتصادی با رویکردهای نظامی کردن و پیمان‌های اقتصادی با متحدان منطقه همچون عربستان. در هر سه رویکرد، ترامپ، جمهوری اسلامی ایران را به مثابه مانع مهمی برای تحقق اهداف خود، حداقل در جریان‌های اول و دوم تلقی نمود. لذا سیاست‌های خود را به سمت و سوی ایران‌هراسی و تحقق هلال شیعی سوق داد. رویکرد ترامپ در قبال ایران، مبتنی بر تهدیدات ایران می‌باشد. ازجمله این تهدیدات می‌توان به تهدید بالقوه برنامه تسلیحات هسته‌ای، برنامه مقابله دریایی در خلیج فارس، برنامه موشک‌های بالستیک، جنگ سایبری و حمایت ایران از شبه نظامیان بنیادگرا اشاره نمود. در ذیل برخی از مهم‌ترین راهبردهای ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران را تبیین خواهیم نمود.

خروج از برجام

مسئله هسته‌ای ایران از جمله مهم‌ترین چالش‌های جمهوری اسلامی ایران بوده است که پس از سال‌ها مذاکره و گفتگو منجر به شکل‌گیری توافق هسته‌ای ایران با گروه ۵+۱ با عنوان برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) گردید. این توافق منتقدانی را هم در ایران و هم در ایالات متحده آمریکا داشت. پس از به قدرت رسیدن ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، وی همراه با سایر اعضای کابینه‌اش که نسبت به جمهوری اسلامی ایران

نگاه خصمانه‌ای داشتند و از مخالفان سرسخت این توافق بودند، خروج از برجام را در دستور کار خود قرار دادند.

ترامپ برجام را معامله‌ای بسیار بد و خجالت‌آور برای آمریکا خوانده بود و معتقد بود که برجام توافقی یک طرفه به نفع ایران بوده است و این دیدگاه را در تمامی صحبت‌هایش از جمله «ایران با برجام به پول رسید»، «برجام مانع آزمایش‌های موشکی ایران نمی‌شود»، «برخی از بخش‌های توافق دائمی نیستند» و «ایران به روح توافق پایبند نبوده است» عنوان کرده است (زمانی، نیاکویی، ۱۳۹۸: ۱۰۵).

ترامپ معتقد بود بر اساس مفاد برجام چند موضوع مهم در نظر گرفته نشده است، از جمله اینکه: ۱- زیرساخت فعالیت‌های هسته‌ای ایران برچیده نمی‌شود و برخی از محدودیت‌های ایران در راستای غنی‌سازی اورانیوم و تعداد سانتریفیوژها در سال‌های آتی از بین می‌رود، ۲- برجام منجر به افزایش توان موشکی ایران می‌گردد و به این موضوع در متن برجام توجه نشده است، ۳- موانع اقتصادی ایران از بین می‌رود. مجموع این عوامل منجر به افزایش قدرت ایران و تقویت نفوذش در منطقه خاورمیانه می‌گردد که تهدیدی در راستای امنیت ایالات متحده آمریکا می‌باشد؛ بنابراین ترامپ بر اساس چهارچوب سیاست خارجی‌اش که متأثر از نظریه رئالیسم تهاجمی بود، در پی تثبیت هژمونی آمریکا در منطقه خلیج فارس و از بین بردن عوامل قدرت ساز ایران در منطقه بود و بر همین اساس تصمیم گرفت که در برجام تجدید نظری صورت گیرد و به صورت یک‌جانبه از برجام خارج گردید.

اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران

پس از خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام، ایالات متحده آمریکا در راستای فشار حداکثری بر ایران، سیاست اعمال تحریم‌های سخت را در صدر اولویت‌های سیاست خارجی خود، در قبال ایران قرارداد. تحریم‌های حداکثری ایران بر اساس سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۷ که در آنجا ذکر شده است: «ابزارهای

اقتصادی- شامل تحریم‌ها، مبارزه با پول‌شویی و اقدامات ضد فساد- می‌تواند بخش مهمی از راهبردهای گسترده‌تر در جهت بازدارندگی، اجبار و محدود کردن دشمنان باشد» (NSS, 2017)، صورت پذیرفته است.

با خروج آمریکا از برجام و بر اساس رئالیسم تهاجمی که نتیجه آن سیاست فشار حداکثری شامل فرمان اجرایی ۱۳۸۴۶ ترامپ (۲۰۱۸) و دستورالعمل اجرایی اعمال تحریم‌ها علیه ایران (۲۰۱۹) بود، تمامی تحریم‌های هسته‌ای که لغو شده بودند مجدداً برگردانده شدند. این تحریم‌ها شامل مبادلات مالی در همه زمینه‌ها، تحریم صدور نفت، توقیف اموال، محدودیت‌های سفر دیپلمات‌های ارشد بود. آمریکا سایر کشورها را تهدید کرد که در صورت نادیده گرفتن این تحریم‌ها با جریمه مواجه می‌شوند. این سیاست آمریکا باعث به حداقل رساندن میزان صادرات نفت ایران شد و منجر به کسری بودجه شدید دولت و افزایش نرخ تورم گردید (نقش‌بندی و سایرین، ۱۳۹۹: ۱۶۷-۱۶۵).

محدود کردن توان نظامی ایران و توسعه قراردادهای نظامی با متحدانش ترامپ که از سیاست یکجانبه‌گرایی پیروی می‌کرد، پس از خروج از برجام، از قدرت اجبار علیه ایران بهره برد که این موضوع شامل موارد متعددی از جمله ممنوعیت تسلیحاتی و فناوری بود. گرچه در این زمینه آمریکا در راستای سیاست فشار حداکثری خود نتوانست تحریم‌های تسلیحاتی ایران در شورای امنیت سازمان ملل را بر اساس برجام، تمدید نماید، اما بر اساس سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۷، برای مقابله با ایران به‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و محدود کردن قدرت نظامی ایران، سعی در بستن مسیرهای دستیابی ایران به سلاح‌ها را داشت (نجاتی، محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴۹).

نگاه منفعت‌محور به امنیت بین‌الملل در سیاست خارجی ترامپ قابل مشاهده می‌باشد که تحلیل این سیاست خارجی با توجه به نظریه رئالیسم تهاجمی مقدور می‌باشد. از دیدگاه ترامپ تهدیدات اقتصادی و امنیت ملی با هم در ارتباط تنگاتنگ هستند. در همین راستا و

برای تحقق سیاست‌های تهاجمی خود علیه جمهوری اسلامی ایران به توسعه قراردادهای تسلیحاتی بزرگی با عربستان مبادرت نمود و به یکی از تامین کنندگان اصلی تجهیزات نظامی عربستان سعودی تبدیل شد. استفاده از چنین هزینه‌های سنگینی به زعم بن سلمان شاید بتواند در ادامه بستر ساز توسعه قدرت این کشور در منطقه در راستای سرکوب جنبش‌های مقاومت همچون حزب الله لبنان، انصار الله یمن و حشدالشعبی عراق و در نهایت بازدارنده مهم قدرت جمهوری اسلامی ایران شود. این مسئله که پیش از بن سلمان نیز سعودی‌ها سابقه خرید تسلیحات از آمریکا داشته‌اند، کاملاً صحیح است، لکن هیچ‌گاه در تاریخ نظامی - سیاسی عربستان چنین حجمی از تسلیحات (۴۶۰ میلیارد دلار) از سوی آمریکا به این کشور فروخته نشده بود (Malsin, 2016:60).

اتحاد کشورهای عربی با اسرائیل در جهت مقابله با ایران

مسئله روابط اعراب با اسرائیل در تاریخ نشان‌دهنده مواردی از قبیل جنگ، بی‌ثباتی، حمایت‌های ایدئولوژیکی و لجستیکی از آرمان‌های فلسطین بوده است. پس از خروج آمریکا از برجام، در چهارچوب سیاست خارجی جدید آمریکا که نشأت گرفته از رئالیسم تهاجمی مبنی بر اینکه در سیستم بین‌المللی، اگر یک دولت برای به حداکثر رساندن نفوذ خود تلاش نکند، دولت‌های دیگر در فرصتی مناسب، چنین سهمی از نفوذ را از آن خود خواهند کرد و همچنین در راستای سیاست‌های جلب حمایت جهانی علیه ایران و ایجاد جبهه ضد ایرانی، تغییراتی در خاورمیانه از جمله همسویی بین کشورهای که مخالف جمهوری اسلامی ایران می‌باشند را شاهد هستیم. همچنین سیاست راهبردی آمریکا در جهت دستیابی به منافع خاورمیانه‌ای در برقراری صلح پایدار میان اعراب و اسرائیل است. آمریکا، به دنبال برقراری ارتباط بین اسرائیل و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در راستای عادی‌سازی روابط و محدود کردن قدرت ایران می‌باشد. در همین راستا سفر ترامپ به منطقه برای ایجاد اتحاد بین عربستان سعودی و اسرائیل به

عنوان دو متحدش انجام شد و ایران را به عنوان یک خطر منطقه‌ای برای اعراب معرفی نمود (صالحی و سایرین، ۱۴۰۰: ۵۱).

یکی از مهم‌ترین عناصر سیستم امنیتی مورد نظر آمریکا در نظام جدید خاورمیانه، اعمال فشار، تحریم و محدودیت نسبت به کشورها و جریانات مخالف اسرائیل و روند صلح خاورمیانه می‌باشد (تبارسوته، مهرورز، ۱۳۹۹: ۲۱۲). بر اساس سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۷، «برای نسل‌ها مناقشه بین اسرائیل و فلسطینی‌ها به عنوان بزرگ‌ترین عامل مانع صلح و رفاه در منطقه قلمداد شده است. امروزه تهدید از سمت سازمان‌های تروریستی و ایران باعث گردیده تا اسرائیل به عنوان عامل مشکلات منطقه شناخته نشود. کشورهای منطقه منافع مشترکی را با اسرائیل در راستای مقابله با تهدیدهای مشترک شناسایی کرده‌اند و آمریکا متعهد به کمک به هم‌پیمانانش در راستای دستیابی به یک منطقه باثبات و مرفه می‌باشد» (NSS, 2017). در همین راستا یک هیئت آمریکایی به ریاست جارد کوشنر در نوامبر سال ۲۰۱۷ با محمد بن سلمان ولیعهد عربستان دیدار کرد تا در مورد برنامه صلح خاورمیانه صحبت کند و در نهایت مقامات سعودی با اسرائیل دست به ائتلاف زدند (عباسی، حمیدفر، ۱۳۹۹: ۲۰). در ادامه این روند، ترامپ با طرح معامله قرن پذیرش رسمی اسرائیل را در میان جوامع عرب منطقه مطرح کرد و سرانجام با میانجی‌گری میان اعراب خلیج فارس و اسرائیل بحث رسمیت یافتن روابط سیاسی امارات و اسرائیل را مطرح کرد (عالی شاهی و سایرین، ۱۳۹۹: ۱۴۹-۱۴۸).

نتیجه گیری

در این مقاله سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بر اساس رئالیسم تهاجمی مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به دیدگاه واقع گرایان تهاجمی مبنی بر اولیت امنیت کشورها بر سایر مسائل و اینکه همه کشورها می بایستی به دنبال افزایش قدرت تهاجمی - شان باشند تا امنیت ملی شان را از طریق حمله پیشگیرانه به دشمنان تضمین کنند، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما و ترامپ بر مبنای این رویکرد قابل بررسی می باشد. سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما و ترامپ بر اساس تئوری واقع گرایی تهاجمی تهدیدات امنیتی را یکسان در نظر می گیرد و بر همین اساس اقدام به معرفی ایران به عنوان کشور برهم زننده نظم و امنیت بین الملل اقدام نمودند. سیاست خارجی ایالات متحده چه در دوره اوباما و چه در دوره ترامپ ادامه دهنده دکترین های روسای جمهور قبلی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران بود. تغییر اساسی در نوع برخورد با مساله هسته ای، موشک های بالستیک، امنیت اسرائیل، مساله صلح اعراب و اسرائیل، ایران هراسی و حقوق بشر در قبال ایران به وجود نیامد. استراتژی ایالات متحده همان استراتژی تامین شدن منافع حداکثری در نظام بین الملل، حفظ هژمونی، انزوای ایران در منطقه خاورمیانه بود.

در دوران اوباما، ایالات متحده خط مشی سیاست خارجی بوش را در قالب رئالیسم تهاجمی با تاکید بر چند جانبه گرایی و همراه کردن روسیه، چین و اتحادیه اروپا با خود در مساله هسته ای ایران، وضع کردن شدیدترین تحریم ها در ذیل فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد در ابعاد اقتصادی، نظامی و مالی علیه ایران ادامه داد. ایالات متحده توانست بحران هسته ای ایران را، در ازای دادن امتیازات اقتصادی و مالی به ایران و رفع تحریم های این کشور مهار کند. ترامپ، جمهوری اسلامی ایران را به مثابه مانع مهمی برای تحقق اهداف خود در حضور حداقلی با محوریت کاهش هزینه های اقتصادی؛ تحدید قدرت دشمنان با کار بست تهدید و تحریم تلقی نمود. لذا ترامپ از طریق تشدید

رویکردهای تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران از طریق تحریم، تهدید و مسائل امنیتی، در جهت کاهش مشروعیت راهبردی و محدودسازی قدرت ایران در منطقه بهره گرفت. وی تلاش کرد با افزایش حمایت از هم‌پیمانانش به برخی از مهم‌ترین اهداف آمریکا از جمله تحکیم و تثبیت هژمونی واحد آمریکا در منطقه خاورمیانه دست پیدا کند.

منابع

- اسفندیاری، حسن، متقی، ابراهیم (۱۴۰۰)، ارزیابی مقایسه‌ای سیاست امنیت ملی آمریکا در دوران باراک اوباما و دونالد ترامپ در جنوب غرب آسیا، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۴۸، ۱۷-۱.
- نقشبندی، عقیل، دهشیری، محمدرضا، کشیشیان سیرکی، گارینه، قانندی، محمدرضا (۱۳۹۹)، پیامدهای سیاسی و اقتصادی خروج آمریکا از برجام برای ایران در دوره ترامپ و آغاز دوره بایدن، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال ۱۷، شماره ۳، ۱۷۶-۱۵۷.
- تاجیک، هادی (۱۴۰۱)، بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی دولت‌های باراک اوباما، دونالد ترامپ و جو بایدن در قبال جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، سال چهارم، شماره یازدهم، ۳۷-۶.
- تبارسوته، محمد سلمان، مهرورز، عباس (۱۳۹۹)، تاثیر سیاست خارجی آمریکا (ترامپسزم) در قبال اسرائیل بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۲، ۲۱۷-۱۹۳.
- جلال پور، شیوا و ابوطالب جعفری (۱۳۹۷)، روابط خارجی ایران و عربستان در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ با تاکید بر تحولات سوریه، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی سال چهارم، ش ۵۴؛ ۱۲۳-۵۴.
- خورشیدی، ناصر، یوسفی جویباری، محمد، کریمی، سعید (۱۳۹۶)، مبانی تاریخی و نظری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه تاریخ، سال دوازدهم، شماره ۴۷، ۱۱۲-۹۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات علوم انسانی.

رستمی، فرزاد و علیرضا (۱۳۹۷)، تحلیل روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در سایه توافق هسته ایران، فصلنامه سیاست جهانی، دوره هفتم، ش ۱۴۲:۲-۱۱۵.

رسول ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۵)، بررسی سیاست هژمون در قبال دولت‌های خاورمیانه بر اساس رهیافت‌های جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل (دوران ریاست جمهوری باراک اوباما)، فصلنامه دولت پژوهی سال دوم، ش ۷۱:۷-۴۱.

زمانی، محسن، نیاکویی، سید امیر (۱۳۹۸)، واکاوی عوامل موثر بر خروج ایالات متحده آمریکا از برجام، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره ۴۵، ۹۵-۱۲۰.

سیمبر، رضا و قربانی شیخ‌نشین (۱۳۸۷)، روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران: انتشارات سمت.

سیمبر، رضا، پیر محمدی، سعید. نجفی، سجاد (۱۳۹۷)، رهیافت‌های سیاست هسته‌ای آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران براساس اسناد گزارش مرور وضعیت هسته-ای (۲۰۱۸-۲۰۰۱)، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست و ششم، ش ۱۵۰:۱۰۳-۱۲۳.

صالحی، اکرم، دهشیری، محمدرضا، حاجی مینه، رحمت (۱۴۰۰)، دلایل خروج آمریکا از برجام از منظر رئالیسم نوکلاسیک، فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۱۴، شماره ۵۳، ۳۵-۶۵.

عالی شاهی، عبدالرضا، سالاروند، معصومه و محمودی، سعید (۱۳۹۵)، ردی بر ارتداد؛ جنبش‌های تروریستی تکفیری در جهان اسلام، مشهد: انتشارات مینوفر.

عالی شاهی، عبدالرضا، فروزان، یونس، سلیمانی سوچلمائی، حمید (۱۳۹۹)، تاثیر ائتلاف راهبردی امارات و رژیم صهیونیستی بر امنیت خلیج فارس، نشریه علمی آفاق امنیت، سال ۱۳، شماره ۴۹، ۱۶۹-۱۴۷.

عالی شاهی، عبدالرضا، مسعود نیا، حسین و فروزان، یونس (۱۳۹۶)، بررسی روابط سیاسی قطر و عربستان سعودی؛ از تبیین همگرایی تا گسست سیاسی (از بیداری اسلامی تا بحران قطع روابط سیاسی در ژوئن ۲۰۱۷)، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست عمومی، دوره هفتم، ش ۷۲؛ ۴۹-۷۲.

عباسی، مجید، حمید فر، حمیدرضا (۱۳۹۹)، اتحاد عربستان سعودی و اسرائیل با آمریکا و پیامدهای آن بر موازنه قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال ۱۷، شماره ۳، ۲۵-۷.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۷)، مبنای نظری تحریم‌های مربوط به برنامه‌های هسته‌ای ایران: مقایسه دولت‌های ترامپ و اوباما، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست و یکم، ش ۲؛ ۱۰۰-۷۵.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، روابط بین‌الملل: رویکردها و نظریه‌ها، چاپ سوم، تهران، انتشارات سمت.

کریمی فرد، حسین (۱۳۹۷)، سیاست خارجی ترامپ و واقعیت‌های نظام بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۸، ۳۰۲-۲۸۵. محمد نیا، مهدی، پاپی، معصومه، رکابیان، رشید (۱۳۹۹)، بررسی سیاست خارجی دونالد ترامپ بر اساس مدل بازیگر عقلایی، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۴۴، ۱۵۲-۱۳۱.

نجاتی، محمدحسین، محمدی، محمد (۱۳۹۸)، سیاست آمریکای ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران و توافقات بین‌المللی، فصلنامه مطالعات آسیای جنوب غربی، سال دوم، شماره ۸، ۱۵۹-۱۳۱.

یوسفی راد، ابراهیم، بزرگمهری، مجید (۱۴۰۰)، بررسی مقایسه سیاست خارجی دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه آمریکا در قبال ایران (۲۰۰۱-۲۰۲۰)، فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و پنجم، شماره ۱، ۱۴۵-۱۱۵.

یوسفی میانجی، عبدالرضا، دهشیار، حسین، شفیعی، نوذر، حاجی مینه، رحمت (۱۳۹۹)، سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۴۲، ۶۱-۴۴.

David, Steven R. (2015). Obama: The Reluctant Realist. The Begin- Sadat Center, Mideast Security and Policy Studies, No. 113.

Mcmanus, D. (2016), "Trump says he stands for 'America First. What does that mean?», <https://www.latimes.com/opinion/opinion-la/la-ol-trump-america-first-20160427-story.html>

Mearsheimer, John (2001), The Tragedy of Graet Power Politics, New York, W. W. Norton.

Mearsheimer, John (2013), International Relation Theories. Ed (Third Edition), by Tim Dunne & Others. Oxford University Press.

NNS(2017). The National Security Strategy of the United States of America.

Sick, Gary. (2014). The Obama Doctrine, Project on Middle East Political Science, <http://pomeps.org/2014/03/24/the-obama-doctrine/>

Thompson, Jack. (2018). Trump's Middle East Policy, Zurich: CSS Analyses in Security Policy